



پیغام عشق

قسمت ششصد و نود و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۹ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۱

روز روشن، هر که او جوید چراغ

عین جُستن، کوریش دارد بلاغ

هر کسی که در «روز روشن»، در حالی که آفتاب حضور برخاسته به دنبال چراغ ذهن بگردد و از طریق دلایل و بحث‌های ذهنی بخواهد دنیا را ببیند و بشناسد، این جست‌وجوی ذهنی‌اش نشانه کوری او نسبت به هشیاری عدم است. [ما برای فضاگشایی و زنده شدن به بی‌نهایت خداوند به دنبال دلیل ذهنی هستیم در حالی که زندگی می‌خواهد به صورت آفتاب از مرکزمان طلوع کند و این ما هستیم که به عنوان من ذهنی، جلو این طلوع را گرفته‌ایم.]

قرآن کریم، سوره حجر (۱۵)، آیه ۹۹

«وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ.»

«و پروردگارت [مرکز عدم] را پرستش کن، تا یقین (مرگ) تو در رسد.» [من ذهنی‌ات کوچک شود و متوجه بشوی باید چراغ ذهن را خاموش و چراغ حضور را روشن کنی.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۲

ور نمی‌بینی، گمانی برده‌ای

که صباح‌ست و، تو اندر پرده‌ای

اگر در ذهن هستی و ابرهای همانیدگی جلو آفتاب حضورت را گرفته و با چشم عدم نمی‌بینی، اما بالاخره با این صحبت‌ها متقاعد شده و حدس زده‌ای که صبح حضور است و این تو هستی که چون در پرده من ذهنی هستی و با دید همانیدگی‌ها می‌بینی از دیدن صبح حضور محروم مانده‌ای.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۳

کوری خود را مکن زین گفت، فاش

خامش و، در انتظارِ فضل باش

[اگر شما حدس می‌زنی که واقعاً صبح شده و خورشید حضور برآمده است] با من ذهنی حرف نزن و کوری‌ات نسبت به هشیاری عدم را فاش نکن تا رسوا نشوی. خاموش باش، شکایت و اعتراض نکن بلکه با فضاگشایی و صبر، در انتظار بخشش و دانش خداوند باش.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۴

در میانِ روز گفتن: روز کو؟

خویش رسوا کردنست ای روز جو

ای کسی که ظاهراً در پی روز یعنی دیدن بر حسب عدم هستی، تو به عنوان هشیاری تکامل یافته که در ذهن هستی می‌توانی روز را تجربه کنی، این که در وسط روز که آفتاب حضور می‌تابد با من ذهنی‌ات می‌پرسی روز کو؟! در واقع با این حرف خودت را رسوا می‌کنی. [با توجه نکردن به بحث و جدل‌های ذهنی و اصرار نداشتن به من ذهنی بعد از مدتی کار روی خود و فضاگشایی، خواهیم دید خورشید حضور از مرکز عدم ما بالا می‌آید و حرف زدن ذهن کم می‌شود و انسان دیگر از فکرها و حرف‌ها زندگی نمی‌خواهد چراکه زندگی دارد از درونش بیدار می‌شود].

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جَدوبِ رحمت است

وین نشان جُستن نشانِ عِلت است

*جَدوب: بسیار جذب کننده



ذهنت را خاموش کن، سؤال و بحث و جدل نکن، دنبال دلیل نباش و صبر کن برای این که صبر و خاموشی تو، بسیار جذب کننده رحمت ایزدی است. اما اگر به ذهن بروی و به دنبال نشان ذهنی باشی، این نشان دهنده مرض همانیدگی تو است. [پس هر چه پیش تر از دانش و بینش خداوند می خواهی، به این مریض ذهنی توجه نکن، خاموش باش و صبر کن.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

أَنْصِتُوا بِبَدِيرٍ، تَا بَرِ جَانِ تَو

أَيِّدُ از جَانَانِ جَزَايِ أَنْصِتُوا

فرمان الهی «أَنْصِتُوا» یعنی خاموش باشید را با دل و جان بپذیر و قضاوت و مقاومت را کنار بگذار تا پاداش آن به صورت برکات الهی بر چهار بعدت بریزد و وجودت را سیراب کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰

مَرْغِ جَذْبِهِ نَاگَهَانَ پَرْدِ زِ عُشِّ

چون بدیدی صبح، شمع آنکه بگش

*عُشِّ: أَشْيَانَةُ پَرْنَدگان

«مرغ جذبه» ناگهان از آشیان پر می کشد؛ بنابراین مدام ناظر ذهنت باش و مرکزت را عدم نگر دار و هرگز به امید جذبه الهی کار روی خود را تعطیل مکن. هرگاه با فضاگشایی آفتاب عدم در تو طلوع کرد و دیگر با چهارچوب من ذهنی به جهان نگاه نکردی و انسان ها را به صورت زندگی دیدی، آن گاه شمع من ذهنی را خاموش کن.

عطار، منطق الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا، حکایت عیاری که اسیر نان و نمک خورده را نکشت

تو مباش اصلا، کمال این است و بس

تو ز تو لا شو، وصال این است و بس



کمال این است که من ذهنی‌ات را صفر کنی نه این که آن را تبدیل به یک پارک زیبا و آذین شده کنی تا پرده پندار تو باشد لحظه وصال و وحدت با ذات اصلی‌ات زمانی است که من ذهنی را انکار کنی و فنا شوی.

عطار، منطق‌الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا، حکایت عیاری که اسیر نان و نمک خورده را نکشت

تو درو گم شو حلولی این بود

هرچه این نبود فضولی این بود

زمان طلوع تو لحظه‌ای است که همانیدگی‌هایت را رها کنی و خودت را در آغوش خداوند گم کنی اگر غیر از این کنی و من ذهنی را نگه داری، فضولی و دخالت در کار خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

ما آفتابی هستیم که موقتاً در ذهن پنهان شده‌ایم، اما اگر قضاوت و مقاومت من ذهنی را به صفر برسانیم، با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، ناگهان این ذره دهان باز می‌کند و ذات اصلی ما به صورت خورشید بی‌نهایت طلوع می‌کند و بیرون می‌آید و آرامش و شادی بی‌سبب و بی‌نهایت فراوانی کوثر در ما زنده می‌شود. [آن موقع است که می‌بینیم چقدر با من ذهنی در کار زندگی خلل ایجاد کرده‌ایم و نظم زندگی را با قضاوت، مقاومت، مسئله‌سازی و واکنش‌هایمان بهم ریخته‌ایم.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۴

ور ببندی چشم خود را ز احتجاب

کار خود را کی گذارد آفتاب؟

*احتجاب: در حجاب رفتن، پوشیدگی



اگر این لحظه به ذهن بروی، از طریق همانیدگی‌ها ببینی و با حجاب همانیدگی‌ها چشمان عدمت را ببندی، بدان که آفتاب زندگی تو را رها نمی‌کند و در هر حالتی می‌تابد یا باید خودت، خودت را از بین ببری یا باید به حضور خداوند بررسی اگر مقاومت کنی با تأخیر و درد بیشتر و اگر فضاگشایی کنی با خرد فضای گشوده‌شده تو را هدایت می‌کند. [ما نباید من‌ذهنی را ادامه دهیم، طرح زندگی این نبوده، بلکه این بوده که پس از چند سال زندگی در ذهن، مرکزمان را عدم کنیم و به بی‌نهایت خداوند زنده شویم تا از طریق ما عشق و خردش را در جهان منتشر کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۰

آن یکی در عهد داوود نبی

نزد هر دانا و، پیش هر غبی

*غبی: گول، احمق

شخصی در زمان داوود نبی نزد هر انسان دانا و نادانی [ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۱

این دعا می‌کرد دایم، کای خدا

ثروتی بی رنج روزی کن مرا

دائماً این دعا را می‌کرد که ای خدا به من «روزی» و ثروت «بی‌رنج» عطا کن. به عبارت دیگر روزی انسان باید بدون دخالت من‌ذهنی‌اش بیاید چرا که من‌ذهنی در به‌دست آوردن روزی نور، برکات معنوی کمک نمی‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۲

چون مرا، تو آفریدی کاهلی

زخم‌خواری، سست‌جُنبی، مَنبلی



*زخم‌خوار: زخم خورده، صدمه دیده

*منبل: کاهل و تنبل

[خداوندا] تو اصل مرا کاهل و تنبل آفریدی تا در مقابل عجله من ذهنی صبور باشم، زخم خورده کردی تا درد هشیارانه را تحمل کنم و با تأمل، حزم و فضاگشایی، سست بجنبم و از خاصیت تنبلی در جهت کند کردن فکر بعد از فکر استفاده کنم نه این که در ذهن باشم و زندگی را در بیرون جست‌وجو کنم. [ما باید درد هشیارانه بکشیم و با فضاگشایی با هر آهنگی که قضا و کن فکان می‌نوازد پیش برویم و همچون گل سرخ تسلیم باشیم و عجله نکنیم تا زندگی ما را شکوفا کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۳

بر خران پشت‌ریش بی‌مراد

بار اسپان و آستران نتوان نهاد

بر پشت زخمی خران بی‌مراد و از کار افتاده، نمی‌توان بار سنگین اسپان و چهارپایان را گذاشت. به عبارت دیگر اگر کسانی فضا را باز کرده و مراد و زندگی را از چیزهای بیرونی طلب نمی‌کنند، بلکه می‌خواهند به خدا زنده بشوند، در این صورت دیگر نمی‌شود بار همانیدگی‌های من‌ذهنی را بر پشتشان گذاشت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۴

کاهلم چون آفریدی، ای ملی

روزی ام ده هم ز راه کاهلی

*ملی: مخفف ملی، به معنی بی‌نیاز و غنی، توانگر

ای خداوند بی‌نیاز، چون ذات اصلی مرا تنبل آفریدی رزق و روزی مرا نیز از همین راه تنبلی عطا فرما. [ما نباید عجله داشته باشیم زیرا مدت زمان زیادی در ذهن زندگی کرده‌ایم و من‌های ذهنی زیادی در اطرافمان هستند که در کارمان دخالت



می کنند و درد را در ما به ارتعاش درمی آورند پس باید یواش یواش با آهنگ زندگی پیش برویم و صبر داشته باشیم تا به او تبدیل شویم.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۵

کاهلم من، سایه خُسیم در وجود

خفتم اندر سایه این فضل و جود

ذات اصلی من تنبلی و سایه خُسیبی است و کار اصلی من این است که با فضاگشایی در زیر سایه فضل و بخشش تو بخوابم و با آهنگ زندگی پیش بروم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۶

کاهلان و سایه خُسپان را مگر

روزی بنوشته ای نوعی دگر؟

مگر برای تنبلان و سایه خُسپان که عجله نمی کنند و با فضاگشایی و تسلیم در زیر سایه بخشش تو خوابیده اند و با آهنگ زندگی پیش می روند روزی دیگری آفریده ای؟ [بله و این روزی همین روزی نور است که از فضای یکتایی می آید.]

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۷

هر که را پای ست جوید روزی

هر که را پا نیست، گن دلسوزی

هر کس پای من ذهنی دارد خودش در جهان بیرون به دنبال روزی می گردد و با چیزها همانیده می شود اما برای هر کس که پای من ذهنی اش را انداخته و فضا را باز می کند خودت دلسوزی بکن و روزی و برکات الهی را به او برسان.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۸

رزق را می‌ران به سوی آن حَزین

ابر را می‌کش به سوی هر زمین

تو رزق و روزی را به سوی آن حَزین و اندوهگینی که غم دوری از تو را دارد اما عجله نمی‌کند و با فضاگشایی از من ذهنی استفاده نمی‌کند بفرست و ابر را به سمتِ هر زمینی که با آهنگ قضا و کن‌فکان پیش می‌رود هدایت کن و باران رحمت را بر آن ببار.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۱۴

دَخَلَ الْعِشْقُ عَلَيْنَا بِكُؤُوسٍ وَ عَقَارٍ

ظَهَرَ السُّكْرُ عَلَيْنَا لِحَبِيبٍ مُتَوَارٍ

[اگر فضا را پی‌درپی در اطراف اتفاقات بگشاییم مرکز ما عدم شده و ما با خدا یکی می‌شویم؛ سرمست شده، شادی، آرامش و برکات زندگی وارد وجود ما می‌شود و ما دیگر از همانیدگی‌ها شراب نمی‌خواهیم و بدین ترتیب:]
«عشق با شراب و جام‌ها پیش ما آمد، از آن یار نهان شده برای ما سرمستی پیدا شد.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۴

آن یکی می‌گفت در عهدِ شُعِيبِ

که خدا از من بسی دیده‌ست عیب

شخصی در زمان شعیب می‌گفت که خداوند در من ایرادهای زیادی دیده‌است و می‌داند که همانیدگی‌های زیادی در مرکزم دارم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۵

چند دید از من گناه و جرم‌ها

وز گرم یزدان نمی‌گیرد مرا

با این که بارها از من گناه و جرم دیده ولی از روی لطف و بخشش به من ایرادی نگرفته و مرا مجازات نکرده‌است.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۶

حق تعالی گفت در گوشِ شعیب

در جواب او فصیح از راهِ غیب

خداوند در جواب شعیب، از راه غیب و بسیار صریح و مشخص به گوشش گفت: [ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۷

که بگفتی چند کردم من گناه

وز گرم نگرفت در جرمم اله

تو برو به آن شخص که می‌گوید من گناه زیادی کرده‌ام و خداوند از روی بخشش و کرم به من ایراد نمی‌گیرد و مجازات

نمی‌کند بگو: [ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۸

عکس می‌گویی و مقلوب، ای سفیه

ای رها کرده ره و، بگرفته تیه

*تیه: بیابان

ای نادان که در من ذهنی هستی، راه زنده شدن به من را رها کرده و بیابان ذهن را در پیش گرفته‌ای، اتفاقاً درست برعکس می‌گویی.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۶۹

چند چندت گیرم و، تو بی‌خبر

در سلاسل مانده‌ای پا تا به سر

*سلاسل: زنجیرها، جمع سلسله

چقدر تو را بگیرم و از طریق همانیدگی‌هایت به تو درد بدهم و مسئله ایجاد کنم و تو در خواب ذهن بی‌خبر باشی و به من ذهنی‌ات آگاه نشوی! تمام وجودت را به زنجیر همانیدگی‌ها بسته‌ام و تو اسیر شده‌ای اما نمی‌فهمی. [هیچ ذره‌ای نیست که به فرمان من نباشد الا انسان که در خواب ذهن است و به همانیدگی‌ها مشغول است، ما باید از ذهن حرکت کنیم و پیش خدا برویم و برکاتش را به این جهان بریزیم.]

با تشکر:

تنظیم‌کننده متن: خانم پارمیس

گوینده: خانم پارمیس



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۰۹ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۰

زنگِ تُو بر توت ای دیگِ سیاه

کرد سیمای درونت را تباه

ای من ذهنی که هم‌چون دیگِ سیاهی لایه‌هایی از همانیدگی و دردها مثل زنگ بر آئینهٔ مرکز نشسته، سیمای درونت را تباه کرده به‌طوری که دیگر هیچ انرژی و برکتی از خداوند وارد وجودت نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۱

بر دلت زنگار بر زنگارها

جمع شد، تا کور شد ز اسرارها

دل و جان را زنگار درد و همانیدگی پوشیده است، این لایه‌های مختلف همانیدگی آن قدر روی هم انباشته شده که دیگر هیچ سری از غیب و فضای یکتایی به گوش و جان هشیاری‌ات نمی‌رسد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۲

گر زند آن دود بر دیگِ نُو

آن اثر بنماید ار باشد جُو

به‌عنوان مثال، اگر دودِ سیاه روی دیگی نو و سفید بنشیند اگر به‌اندازهٔ یک دانهٔ جو هم باشد به‌خوبی نمایان می‌شود. بنابراین، [اگر مرکز ما عدم بود و از خشم، اضطراب، ترس، کم‌یابی و دیگر دردهای من‌ذهنی خالی بود فوراً متوجه ورود یک لکهٔ سیاه، یک همانیدگی و درد، به مرکزمان می‌شدیم.]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۳

زآنکه هر چیزی به ضد پیدا شود

بر سپیدی آن سیاه رسوا شود

زیرا هر چیزی با ضد خودش شناخته می‌شود. وجود سیاهی بر زمینه سپیدی خیلی زود نمایان و رسوا می‌شود. درست به همان صورت، وجود هر همانیدگی بر مرکز عدم فوراً نمایان و آشکار می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۴

چون سیاه شد دیگ، پس تاثیر دود

بعد از این بر وی که بیند زود زود؟

اما وقتی که دیگ درون انسان سیاه و تیره شد چه کسی می‌تواند تأثیر دود دردها و همانیدگی‌ها را فوراً مشاهده کند؟ مسلماً بر مرکز همانیده، اثر دود جدید دردها دیده نمی‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۵

مرد آهنگر که او زنگی بود

دود را با روش هم‌رنگی بود

*زنگی: سیاه پوست

برای مثال، هنگامی که آهنگر سیاه‌پوست باشد دود سیاه با رنگ چهره‌اش یکی شده و دیده نمی‌شود؛ بنابراین کسی که در صنعت آهنگری یعنی زنده شدن به زندگی است، وقتی با من‌ذهنی روی خودش کار کند و بخواهد به خداوند زنده شود باز دود درد و همانیدگی جدید ایجاد می‌کند و نمی‌تواند مرکزش را عدم نگه دارد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۶

مردِ رومی کو کند آهنگری

رویش اَبَلَقِ گردد از دودآوری

*اَبَلَق: هر چیز دورنگ، سیاه و سپید

ولی اگر یک مرد سفیدپوست آهنگری کند، از دود آهنگری چهرهٔ سپیدش به سیاهی آغشته می‌شود و فوراً زنگ می‌زند و تیره می‌شود. انسانی هم که حضور دارد و مرکزش خالی از درد و همانندگی ست، کوچک‌ترین دود سیاه گناه و همانندگی حالش را خراب می‌کند، می‌تواند آن را کشف کند و می‌فهمد اشکالی دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۷

پس بداند زود تاثیر گناه

تا بنالد زود گوید: ای اله

چنین شخصی تأثیر کوچک‌ترین گناهی را فوراً درک می‌کند، متوجه درد و مرکز همانیده‌اش شده، فضا را باز می‌کند، به خداوند پناه می‌برد و می‌گوید: خداوندا، به فریادم برس.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۸

چون کند اصرار و بد پیشه کند

خاک اندر چشم اندیشه کند

ولی اگر بر عقل و افکار شرطی شده و همانیدهٔ خود اصرار کند و با فضاگشایی به زندگی برنگردد چشم و دید هشیاری‌اش را با خاک دردها و همانیدگی‌ها کور می‌کند دیگر با دید هشیاری و دید عدم نمی‌بیند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۹

توبه نندیشد دگر، شیرین شود

بر دلش آن جرم، تا بی دین شود

چنین شخصی دیگر به توبه و بازگشت به خداوند نمی اندیشد، گناه و همانیدگی‌ها در نظرش شیرین و عادی می نماید، تماسش با خداوند و مرکز عدم قطع شده و بی دین می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۰

آن پشیمانی و یارب رفت ازو

شست بر آینه زنگ پنج تو

*شست: مخفف نشست

*پنج تو: پنج لا، بی نهایت

هنگامی که بر آینه دل، زنگار دردها و همانیدگی‌ها می نشیند آن پشیمانی، فضاگشایی، یارب گفتن و برگشت آگاهانه به زندگی از میان می رود. [من‌های ذهنی با پندار کمال (همان تصویر ذهنی کامل و بی عیبی که از خود ساخته اند.) خود را کامل می بینند و گمان می کنند هیچ همانیدگی و دردی در مرکزشان وجود ندارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۱

آهنش را زنگ‌ها خوردن گرفت

گوهرش را زنگ، کم کردن گرفت



زنگِ همانیدگی و دردها، آهنِ صیقلی روح و گوهرِ حضورش را می خورد و می پوساند. هشیاری اش پایین آمده و نمی تواند به فضای یکتایی برگردد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۲

چون نویسی کاغذِ اسپید بر

آن نبشته خوانده آید در نظر

مثالی دیگر، اگر روی صفحه سفید کاغذ، خطی بنویسی فوراً آن خط خوانده می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۳

چون نویسی بر سر بنوشته خط

فهم ناید، خواندنش، گردد غلط

ولی اگر روی نوشته ای، خطی دیگر بنویسی، معلوم نیست چه چیزی نوشتی و در خواندن آن اشتباه رخ می دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۴

کان سیاهی بر سیاهی اوفتاد

هر دو خط شد کور و، معنی نداد

زیرا وقتی خطوطی سیاه روی هم نوشته می شود، هر دو خط نامفهوم می شود و هیچ معنایی را نمی رساند؛ همان طور که لایه هایی از همانیدگی و درد را بر روی آئینه مرکزمان نوشته ایم، آئینه درونمان کور و ناخوانا شده و دیگر تابشی از گرمای عشق و نور الهی نداریم.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۵

ور سوم باره نویسی بر سرش

پس سیه کردی چو جانِ کافرش

و اگر برای سومین بار خطوط همانیدگی و دردها را بر خطوط قبلی بنویسی، کاغذ و آئینه درونت را مانند روح کافر، هشیاری جسمی، سیاه و تیره خواهی کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر؟

نالامیدی مسّ و، اکسیرش نظر

*اکسیر: کیمیا

چاره این مرکز همانیده و پردرد جز فضاگشایی و پناه بردن به چاره‌ساز حقیقی، خداوند، نیست. نالامیدی‌ها و همانیدگی‌ها مانند مس هستند و نظر عارفان و صاحب‌دلانی مثل مولانا به منزله کیمیا. [باید شعرهای مولانا را تکرار کنیم تا اکسیر نظرش وجودمان را به طلا، به هشیاری ناب و خالص تبدیل کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

نالامیدی‌ها به پیش او نهید

تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید

هنگام نالامیدی فضا را باز کنید، به کار کردن روی خود ادامه داده و بگویید: «خدایا من عاجز و ناتوان هستم به من کمک کن». از همانیدگی‌ها پرهیز کرده و نالامیدی‌ها را با فضاگشایی به نزد خداوند ببرید؛ تا از دردهای بی‌درمان من‌ذهنی بیرون جهید و نجات یابید.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۸

چون شعیب این نکته‌ها با وی بگفت

ز آن دم جان در دل او گل شکفت

وقتی که حضرت شعیب این نکته‌های دقیق را به آن شخص می‌گفت بر اثر دم حیات‌بخش و تأثیر هم‌نشینی‌اش در دل آن مرد، گلی شکفته شد؛ یعنی هشیاری‌اش بالا رفت و فهمید که واقعاً وقتی مرکزش همانیده و دردمند است خداوند او را می‌گیرد و با چنین مرکزی جلو عنایت، جذبه و برکات زندگی را می‌گیرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۹

جان او بشنید و حی آسمان

گفت: اگر بگرفت ما را، کو نشان؟

روح آن مرد وحی آسمانی را شنید و درک کرد پس به حضرت شعیب گفت: اگر خداوند ما را مؤاخذه کرده پس نشانه آن کو و کجاست؟

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۰

گفت: یا رب دفع من می‌گوید او

آن گرفتن را نشان می‌جوید او

*دفع گفتن: جواب رد دادن

حضرت شعیب گفت: «خداوندا، این مرد سخن مرا قبول نمی‌کند، با من بحث می‌کند و نشان مؤاخذه و بازخواست تو را

می‌جوید.»



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۱

گفت: ستّارم، نگویم رازهاش

جز یکی رمز از برای ابتلاش

*ستّار: بسیار پوشاننده

*ابتلا: سختی، آزمایش، امتحان

حق تعالی به حضرت شعیب گفت: «من ستّارم، عیب‌ها و اسرارش را می‌پوشانم و فاش نمی‌کنم. تنها برای امتحانش، اشاره‌ای به آن می‌کنم.»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۲

یک نشان آنکه می‌گیرم ورا

آنکه طاعت دارد از صوم و دعا

*صوم: روزه

یکی از نشانه‌های بلایی که بر روح و روانش چیره شده است این است که او هرچند طاعت به‌جا می‌آورد، روزه می‌گیرد و نیایش می‌کند. [ادامه معنا در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۳

وز نماز و از زکات و غیر آن

لیک یک ذره ندارد ذوق جان



نماز می‌خواند، زکات می‌دهد و کارهای نیکِ بسیاری نیز به‌جا می‌آورد ولی در این کارهای معنوی‌اش هیچ‌گونه ذوق و لذتی وجود ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۴

می‌کند طاعات و افعالِ سَنی

لیک یک ذره ندارد چاشنی

*سَنی: بلند، رفیع

او هر چند طاعات و عبادات بسیاری به‌جا می‌آورد و کارهای مهمی انجام می‌دهد ولی عباداتش پلاستیکی بوده و هیچ‌گونه ذوق و مزه‌ای در جانش پیدا نمی‌شود؛ چراکه «حضور» ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۵

طاعتش نَغزست و، معنی نَغز نی

جَوَزا بسیار و، در وی مَغز نی

*نَغز: خوب، نیکو، لطیف

*جَوَز: گردو

طاعات و عباداتش به‌ظاهر بسیار زیبا و عالی ولی فاقدِ معنا و حقیقت است. درست مانند این‌ست که گردو بسیار داشته باشد ولی گردوها پوک و بی‌مغز باشند.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۶

ذوق باید، تا دهد طاعات، بر

مغز باید، تا دهد دانه، شجر

*بر: بار درخت، میوه، محصول

*شجر: درخت

انسان باید فضا را باز کند و مرکز را عدم کند تا با ذوق حضور، طاعاتش محصول و ثمره بدهد. همان طور که دانه باید مغز داشته باشد تا وقتی کاشته می شود، از آن درختی به وجود آید.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۹۷

دانه بی مغز کی گردد نهال؟

صورت بی جان نباشد جز خیال

دانه ای که مغزی ندارد کی ممکن است که به نهال تبدیل شود؟ از صورت بی جان من ذهنی و عبادات بی ذوقش چیزی جز خیالات توهمی پدید نخواهد آمد و به خداوند زنده نمی شود.

با تشکر:

تنظیم کننده متن: خانم فاطمه

گوینده: خانم فاطمه



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com